

بقلم: آقای عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

نهضت‌های ملی ایران

(۱۳)

قیام یوسف برم

یکی از قیام‌های ملی دیگر، که در دوره خلافت مهدی خلیفه عباسی در ایران رخ داد، قیام مردی دلیر بنام یوسف بن ابراهیم معروف به یوسف برم است. وی یکی از بستگان قبیله ثقیف بود.

این مرد در دنباله اقدامات قیام‌کنندگان پرشور قبلی که همه از جور و ظلم بی‌حد و حصر عمال عباسیان ناشی میشد، در بخارا سر بطعیان برداشت و در اندک مدت پیروان زیادی از مردم رنج‌کشیده در اطراف او جمع شدند وی به پشتیبانی آنان با فرمانروای آن ناحیه جنگید و پیروزی درخشانی بدست آورد.

مهدی خلیفه عباسی پس از اطلاع از خروج یوسف برم به یزید بن مزید شیبانی که در آن وقت با یحیی خارجی در نبرد بود نوشت که با لشکریان خود بجنگ یوسف برود.

یزید یا همراهان خود بجنگ یوسف برم رفت میان دو سپاه چندین بار زدو خورد روی داد عاقبت یوسف برم نیز مانند برپا کنندگان انقلاب وطنی قبلی بدست سرداران پر قدرت و جبار عباسیان شکست خورد و یاران او نیز جمعی کشته و گروهی تسلیم شدند و خود او نیز دستگیر گردید.

بطوری که ابن واضح یعقوبی مورخ و جغرافیا دان و سیاح معروف ایرانی

نوشته است (۱) :

یزید یوسف برم را نزد مهدی خلیفه عباسی فرستاد یوسف چون بحضور خلیفه بار یافت با درستی با وی سخن گفت و شرح فجایع دولت غاصب بنی عباس را بیان داشت . مهدی او را دشنام داد و گفت :

« کسانت چه تو را بد ادب کرده اند . »

سپس دستور داد او را گردن زدند و پیکرش را برسم آن زمان بدار کشیدند بدین ترتیب قیام وطنی دیگر که به سرداری مرد از خود گذشته‌ای بنام یوسف برم در ایران بوقوع پیوسته بود سر کوبی و مضمحل گردید .

پس از آن مهدی به عمر بن علاء که در طبرستان بود نوشت که رهسپار گرگان شود و هر که از افراد محمره (سرخ پرچمان) در آنجا باشند پس از دعوت بفرمانبری بیرون کند .

عمر بن علاء رهسپار گرگان شد و جمعیت محمره را پراکنده ساخت و عبدالقهار را کشت و جمعشان را درهم شکست .

خلافت هارون الرشید

رشید هارون بن محمد مهدی پس از فوت برادرش موسی در روز چهاردهم ربیع الاول سال ۱۷۰ هجری بخلافت رسید .

مورخان نوشته‌اند در همان شبی که هارون بخلافت رسید فرزندش مأمون نیز تولد یافت و برای همین نیز او را مأمون نامید .

هارون پس از استقرار بر سریر حکومت فضل بن یحیی برمکی را والی خراسان کرد .

فضل رهسپار خراسان گردید و طالقان را که مردم آن سر بمخالفت برداشته بودند فتح کرد .

پس از آن خاقان ترك را نیز که با سپاهی عظیم بجننگ او شتافته بود مغلوب ساخت و اموالش را به غنیمت گرفت .

خروج یحیی بن عبدالله حسنی در گیلان

در سال ۱۷۵ هجری یکی از نوادگان امام حسن (ع) بنام یحیی بن حسن بن حسن از عراق عرب بخراسان گریخت و عاقبت به سرزمین دیلم (گیلان دشت) راه یافت و در آنجا بیرق خروج و دعوت را برافراشت .

ابوالفرج مینویسد جهت رفتن یحیی به دیلمستان آن بود که فضل برمکی که پدر او یحیی بن خالد وزیر هارون بود از نهانگاهی یحیی آگاهی یافته بود ، بدو نوشت که به دیلمستان پناه برد و نامه‌ای نیز به خداوند دیلم نوشت و سفارش او را کرد ، از این خبر میتوان دانست که دیلمیان در اینوقت با برمکیان و دیگر بزرگان و هواخواهان استقلال ایران رابطه و آشنائی داشته‌اند .

ایرانیان از نخست هوه خواه علویان بودند چه عمده مقصود ایرانیان آن بود که بنیاد عباسیان بدست علویان کنده شود تا مگر ایران نیز به استقلال خود برگردد .

طبری مینویسد یحیی در دیلمستان بیرق دعوت را برافراشت شکوه بزرگی یافت و کار او بالا گرفت و مردم از شهرها و ولایتها بسوی او شتافتند .

چون این خبر به هارون رسید غمناک شد زیرا دو دشمن بزرگ خلافت یعنی علویان و ایرانیان دست بهم داده بودند .

اهمیت و بزرگی قضیه را از اینجا میتوان دانست که هارون فضل پسر یحیی را

که والیگری خراسان، جبال، ری، گرگان، طبرستان، قومس، دماوند بهمه او محول شده بود با پنجاه هزار لشکر و مال و گنجینه فراوان بدفع یحیی فرستاد و همه بزرگان و سرکردگان سپاه را همراه او ساخت.

فضل چون آنجا رسید با سوابق قبلی فیما بین به یحیی بن عبدالله لطف کرد و پس از مذاکره کار را بجائی رسانید که یحیی امان نامه نوشت و از کوهستان دیلم پائین آمد و نوشته‌های تنظیم و باهضاء رسید که بنا بر آن با وساطت فضل برمکی یحیی بیغداد برود و مورد عنایت خلیفه قرار گیرد انجام این کار بنا بصلاح دیدن برمکیان و اطمینانی که بآنان داشت عملی شد و یحیی همراه فضل بیغداد رفت اگرچه درموقع ورودش همه نوع احترامات از او بعمل آمد و خلیفه او را به عطایای کرانبها نوازش نمود.

ولی بعد از چندی به بهانه‌های عهدش را نقض کرد و یحیی را زندانی نمودوی همچنان در زندان ماند تاوفات کرد و بقولی گماشته هارون چند روز بوی غذاندار تا از کرسنگی مرد.

بطوریکه در تاریخ یعقوبی نقل از مؤلف مقاتل الطالبین آمده است (۱):

مردی از موالی بنی هاشم مرا خیر داد و گفت:

من در همان خانه‌ای که یحیی بن عبدالله بود زندانی بودم و پهلوی همان اطاقی بودم که یحیی در آن اطاق جای داشت و بسا که از پشت دیواری کوتاه با من سخن می‌گفت پس روزی بمن گفت که نه روز است بمن آب و خوراک نداده‌اند و چون روز دهم شد خادم گماشته بر او داخل شد و اطاق را تفتیش کرد و جامه‌های او را از تنش درآورد و سپس شلوار او را باز کرد و ناگه چشمش به بندی نی افتاد که آنرا در زیر ران خود بسته و در آن روغن گاوی بود که اندک اندک آنرا می‌سید

و رمقی پیدا می‌کرد و چون آنرا گرفت پیوسته با بزمن میسائید تاجان داد .

ابوجمیل مرا حدیث کرد و گفت :

دردوران مأمون رهسپار بصره بودم و خادمی در کشتی باما سوار شد و بمامیگفت که او از خدمتگزاران رشید است .

سپس داستان یحیی بن عبدالله را و اینکه خود کشتن او را در عهده داشته است مانند همانچه گفته شد برای ما بیان کرد پس چون شب رسید مردی که در کشتی بود بر سر او رفت و همچنانکه کشتی میرفت او را در آب انداخت تا غرق شد (۱).

بیشتر مورخان دوره خلافت هارون الرشید را که مدت آن ۲۳ سال از سال ۱۷۰ هجری تا سال ۱۹۳ بطول انجامید ، آغاز تفوق همه جانبه ایرانیان بر تازیان دانسته و آنرا عصر طلائی تحقیق و فرهنگ نامیده‌اند بهمین جهت همه چیز و همه کار در دربار خلافت هارون الرشید که تحت سلطه و نفوذ برمکیان یکی از خاندان شریف و شهیر مشرق ایران بود ، رنگ و شیوه ایرانی بخود گرفته بود .

پرفسور ادوارد براون نقل از کتاب سرویلیم مویر در این مورد مینویسد (۲) .
همینکه نفوذ ایرانیان روبرق زنی نهاد خوشونت زندگانی عرب کاهش یافت و عصر فرهنگ و گذشت و بحث و فحص علمی آغاز شد .

داستان ها و روایاتی که سینه به سینه نقل می‌کردند جزء داستان‌های تاریخی ضبط گردید و تمایل بتحقیق و تتبع که از شرق سرچشمه می‌گرفت به تسریع این تغییر کمک نمود .

۱- تاریخ یعقوبی صفحه ۴۱۲-۴۱۳ .

۲- تاریخ ادبی ایران جلد اول صفحه ۳۶۳ .

ولی از طرفی سستی مبانی اخلاقی و رفتار ناپسند در دربار خلافت کاملاً رواج یافته بود.

میمون زبیده

از وقایع شگفت‌انگیز دوران خلافت هارون الرشید، امیر شدن يك بوزینه بود که شرح مختصر آن چنین است:

زبیده زن هارون را بوزینه‌ای بود که آنرا به غایت دوست میداشت مقام این بوزینه تحت تأثیر قدرت زبیده بآنجا رسید که بفرمان هارون بوزینه را شمشیری بر کمر بستند و فرمان (امارت) بنامش نوشتند و هر گاه که براسب نشستی سی‌مرد از درباریان او را ملتزم رکاب بودند و هر کس خواستی بدرگناه هارون رود ناچار بود ابتدا بدست بوس بوزینه رود و آن بوزینه چند دختر بکر را بکارت برداشته بود (۱) سرانجام درباریان و امیران غیرتمند طاقت خواری خدمت به بوزینه را نیاوردند و یزید بن مزید شیبانی یکی از امیران آن حیوان را بکشت.

کشته شدن بوزینه بر هارون و زبیده سخت گران آمد و آندورا بشدت متأثر کرد شاعران درباری نیز خلیفه و بانوی او را بمرگ بوزینه عزیزشان تعزیتها گفتند و الحق فقدان چنان شخصیت بزرگوارى!! سزاور تعزیت گفتن شاعران نیز بود.

۱- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار جلد اول صفحه ۹۲.

ما نگوئیم بد و میل بناحق نکنیم
جامه کس سیه و دلخ خود ازرق نکنیم
(حافظ)